

The First 10 Seconds: How to Start Any Conversation | Small Talk in English 1

English learning resource · FA

Line-by-line · English + Persian

240 lines

Study task: Listen again and notice the expressions you studied.

Yesterday I went up four floors in a lift with my neighbour.

دیروز با همسایه‌ام چهار طبقه بالا رفتم.

Four floors.

چهار طبقه.

Four floors, in complete silence.

چهار طبقه، در سکوت کامل.

Both of us looking at the ceiling.

هر دو به سقف نگاه می‌کردیم.

Both of us pretending the numbers were fascinating.

هر دو وانمود می‌کردیم عددها خیلی جالب‌اند.

And did either of you say anything?

هیچ‌کدامتان چیزی گفتید؟

He said, going up?

او گفت: «دارید بالا می‌روید؟»

And I said, yes.

و من گفتم: «بله.»

And then we both looked at the ceiling again for eleven seconds.

بعد هر دو دوباره یازده ثانیه به سقف نگاه کردیم.

Eleven seconds.

یازده ثانیه.

I counted.

شمردمشان.

And when the doors opened I walked to my flat thinking, I am forty years old and I do not know how to start a conversation.

وقتی درها باز شد، به سمت آپارتمانم رفتم و با خودم فکر کردم: چهل ساله‌ام و بلد نیستم چطور گفت‌وگویی را شروع کنم.



And you are a native speaker.

و تو انگلیسی زبان مادری هستی.

I am a native speaker.

من انگلیسی زبان مادری هستم.

In your own language.

در زبان خودت.

In your own building.

در ساختمان خودت.

With a man I have lived above for three years.

با مردی که سه سال است در طبقه بالای او زندگی می‌کنم.

So if it is that hard in your own language.

پس اگر در زبان خودت این قدر دشوار است...

Imagine doing it in English.

تصور کن بخواهی آن را به انگلیسی انجام دهی.

Welcome to Your English Toolbox, the podcast that trains your English while you live your real life.

به Your English Toolbox خوش آمدید، پادکستی که هنگام زندگی واقعی‌تان، انگلیسی شما را تمرین می‌دهد.

I am Martin.

من مارتین هستم.

And I am Julia.

و من جولیا هستم.

And today we begin a new series, and it is one of the most useful ones we have ever made.

امروز یکی از کاربردی‌ترین مجموعه‌های تازه‌ای را آغاز می‌کنیم که تا به حال ساخته‌ایم.

Small talk in English.

گفت‌وگوی کوتاه به انگلیسی.

Five conversations about the small talk that opens doors.

پنج گفت‌وگو درباره گپ کوتاهی که درها را باز می‌کند.

How to start one, how to keep it alive, how to get closer, and how to get out.

چطور آن را شروع کنیم، زنده نگه داریم، صمیمی‌تر شویم و به‌طور طبیعی از آن خارج شویم.

And through all five, we are going to follow one person.

در هر پنج قسمت، یک نفر را دنبال خواهیم کرد.

You will hear about him today.

امروز درباره‌اش می‌شنوید.



And in the final episode, you will meet him.

و در قسمت پایانی با او آشنا می‌شوید.

Today, the hardest part of all.

امروز، دشوارترین بخش از همه.

The first ten seconds.

ده ثانیه اول.

Let us start with the weather.

بیایید از هوا شروع کنیم.

Of course we start with the weather.

معلوم است که از هوا شروع می‌کنیم.

Because everybody knows the joke.

چون همه این کلیشه را می‌شناسند.

British people talk about the weather.

بریتانیایی‌ها درباره هوا حرف می‌زنند.

And our listeners think, how boring.

و شنوندگان ما فکر می‌کنند: چقدر خسته‌کننده.

What a waste of time.

چه اتلاف وقتی.

Why can they not talk about something real?

چرا درباره چیزی واقعی صحبت نمی‌کنند؟

And that is where everybody goes wrong.

و دقیقاً همین‌جاست که همه اشتباه می‌کنند.

Because here is what is actually happening.

چون در واقع اتفاق دیگری در حال رخ دادن است.

When a British person says, terrible weather today, they are not telling you about the weather.

وقتی یک بریتانیایی می‌گوید «امروز هوا افتضاح است»، قصدش خبر دادن درباره هوا نیست.

They are not giving you information.

او به شما اطلاعات نمی‌دهد.

You can see the weather.

خودتان هوا را می‌بینید.

You are standing in it.

در همان هوا ایستاده‌اید.



So what are they saying?

پس چه می‌گویند؟

They are saying, I am a safe person.

می‌گویند: من آدم امنی هستم.

I am not going to ask you anything difficult.

قرار نیست سؤال دشواری از تو بپرسم.

Would you like to be near me for a moment?

مایلی لحظه‌ای کنار من باشی؟

It is a ritual.

این یک رسم است.

It is a ritual of approach.

رسمی برای نزدیک شدن.

It is how two strangers agree to be friendly without risking anything.

راهی است که دو غریبه بدون هیچ خطری بر سر دوستانه رفتار کردن توافق می‌کنند.

And when you understand that, something enormous happens.

وقتی این را بفهمید، اتفاق بزرگی می‌افتد.

Tell them what it is.

بگو چه اتفاقی.

You are free.

آزاد می‌شوید.

Because you do not have to be interesting.

چون لازم نیست جالب باشید.

That is the pressure that keeps people silent.

همین فشار است که مردم را ساکت نگه می‌دارد.

The feeling that you need a clever opening line.

این احساس که به یک جمله آغازین هوشمندانه نیاز دارید.

You do not need a clever opening line.

به جمله آغازین هوشمندانه نیاز ندارید.

You need a safe one.

به جمله‌ای بی‌خطر نیاز دارید.

Small talk does not have to be interesting.

گپ کوتاه لازم نیست جالب باشد.



It has to be safe.

باید بی خطر باشد.

But I want to defend small talk a bit more, because people still think it is a waste of time.

اما می‌خواهم کمی بیشتر از گپ کوتاه دفاع کنم، چون مردم هنوز آن را اتلاف وقت می‌دانند.

Go on.

ادامه بده.

It is not a waste of time.

اتلاف وقت نیست.

It is the toll you pay to get to the real conversation.

عوارضی است که می‌پردازید تا به گفت‌وگوی واقعی برسید.

Nobody has ever told you something important about their life without talking about the traffic first.

هیچ‌کس بدون اینکه اول درباره ترافیک حرف بزند، نکته‌ای مهم از زندگی‌اش را برایتان تعریف نکرده است.

Nobody.

هیچ‌کس.

Real conversations do not start deep.

گفت‌وگوهای واقعی از عمق شروع نمی‌شوند.

They start at the weather, and then they go down.

از هوا شروع می‌شوند و بعد عمیق‌تر می‌روند.

The weather, then the bus, then the job, then the city you moved from, then the reason you moved.

هوا، بعد اتوبوس، بعد کار، بعد شهری که از آن آمده‌اید و بعد دلیل آمدنتان.

And that last one is the conversation you actually wanted.

و آن آخری همان گفت‌وگویی است که واقعا می‌خواستید.

But there is no door into it except the weather.

اما جز هوا دری برای ورود به آن وجود ندارد.

So if you skip small talk, you do not get the deep conversation.

پس اگر از گپ کوتاه بگذرید، به گفت‌وگوی عمیق نمی‌رسید.

You get nothing.

هیچ نصیبتان نمی‌شود.

You get eleven seconds of ceiling.

فقط یازده ثانیه سقف نصیبتان می‌شود.

Now I want to tell you about Juan.

حالا می‌خواهم درباره خوان برایتان بگویم.



Our man for this series.

شخصیت اصلی این مجموعه.

Juan is twenty-three, he is from Barcelona, and three weeks ago he arrived in Wolverhampton, in England, to study.

خوان بیست و سه ساله و اهل بارسلوناست و سه هفته پیش برای تحصیل به ولورهمپتون در انگلستان آمد.

And he needs a job, because he is paying for the course himself.

او به کار نیاز دارد، چون خودش هزینه دوره را می‌پردازد.

And sending money home to his parents.

و برای والدینش پول می‌فرستد.

So he has reasons to talk to people.

پس دلایل خوبی برای حرف زدن با مردم دارد.

He has every reason to talk to people.

او همه دلایل لازم برای حرف زدن با مردم را دارد.

Here is his English.

سطح انگلیسی‌اش این‌طور است.

His grammar is better than mine.

دستور زبانش از من بهتر است.

That is not difficult.

که کار سختی نیست.

It is not difficult, but it is true.

کار سختی نیست، اما حقیقت دارد.

He knows the third conditional.

شرطی نوع سوم را بلد است.

He knows when to use the present perfect.

می‌داند چه زمانی از حال کامل استفاده کند.

And how many words has he said out loud in three weeks?

اما در سه هفته چند کلمه را با صدای بلند گفته است؟

He counted once.

یک بار شمرد.

In a whole Tuesday, he said about forty words.

در یک سه‌شنبه کامل، حدود چهل کلمه گفت.

Forty.

چهل.



Thank you, sorry, yes please, no thanks, one coffee, excuse me.

متشکرم، ببخشید، بله لطفاً، نه ممنون، یک قهوه، معذرت می‌خواهم.

That is not a life.

این زندگی نیست.

That is a transaction.

یک معامله است.

And there is one more detail I need you to hear.

و یک جزئیات دیگر هست که باید بشنوید.

Go on.

ادامه بده.

He practises in the shower.

زیر دوش تمرین می‌کند.

Out loud?

با صدای بلند؟

Out loud.

با صدای بلند؟

Full sentences.

جمله‌های کامل.

He has one prepared, word for word, for the young woman who works in the library café.

یک جمله را کلمه‌به‌کلمه برای زن جوانی که در کافه کتابخانه کار می‌کند آماده کرده است.

What is it?

چه جمله‌ای؟

It does not matter what it is.

مهم نیست چه جمله‌ای است.

What matters is that he has been carrying it for eleven days and he has not used it once.

مهم این است که یازده روز آن را با خودش حمل کرده و حتی یک بار هم به زبان نیاورده است.

Because the longer you carry a sentence.

چون هرچه بیشتر جمله‌ای را با خود حمل کنید...

The heavier it gets.

سنگین‌تر می‌شود.

And his mother phones him on Sundays and asks if he has made any friends.

مادرش یکشنبه‌ها تلفن می‌زند و می‌پرسد آیا دوستی پیدا کرده است یا نه.



And he says yes.

و او می گوید بله.

Right.

بسیار خوب.

Tools.

ابزارها.

Tools.

ابزارها.

And the first one is the most British thing in the English language, and it is pure grammar.

اولین ابزار بریتانیایی ترین چیز در زبان انگلیسی و کاملاً دستوری است.

The tag question.

پرسش تأییدی.

Lovely day, isn't it?

روز زیبایی است، نه؟

Cold today, isn't it?

امروز سرد است، نه؟

Busy in here, isn't it?

اینجا شلوغ است، نه؟

And the pattern we are using today is simple.

الگویی که امروز به کار می بریم ساده است.

It is very simple.

خیلی ساده است.

For these conversation openings, start with a positive statement and add a short negative tag.

برای این نوع شروع گفت و گو، با یک جمله مثبت آغاز کنید و یک پرسش تأییدی منفی کوتاه به آن بیفزایید.

It is lovely, isn't it?

هوا خوب است، نه؟

He is late, isn't he?

او دیر کرده، نه؟

That was good, wasn't it?

خوب بود، نه؟

And why do they work so well?

چرا این قدر خوب عمل می کنند؟



Because they do not ask for information.

چون درخواست اطلاعات نمی‌کنند.

That is the key.

نکته اصلی همین است.

A question like, where are you from, asks the other person to work.

سؤالی مثل «اهل کجا هستید؟» از طرف مقابل کار می‌خواهد.

A tag question asks them to agree.

پرسش تأییدی فقط از او می‌خواهد موافقت کند.

And agreeing is one of the easiest things a human being can do.

و موافقت کردن یکی از ساده‌ترین کارهایی است که انسان می‌تواند انجام دهد.

All they have to say is, yes, it is.

فقط کافی است بگویند: «بله، همین‌طور است.»

Or, I know.

یا «دقیقا».

Or just, mmm.

یا فقط «هوم».

And you have had a conversation.

و شما گفت‌وگویی داشته‌اید.

A tiny one.

یک گفت‌وگوی کوچک.

A tiny one.

یک گفت‌وگوی کوچک.

But ten seconds ago you were two strangers looking at a ceiling.

اما ده ثانیه پیش دو غریبه بودید که به سقف نگاه می‌کردید.

Now, the second tool, and this is the principle underneath everything.

حالا ابزار دوم را می‌گوییم که اصل زیربنایی همه‌چیز است.

Say it slowly.

آرام بگو.

Comment on something you are both experiencing, right now.

درباره چیزی نظر بدهید که هر دو همین حالا تجربه‌اش می‌کنید.

Both of you.

هر دوی شما.



In this moment.

در همین لحظه.

The rain.

باران.

The queue.

صف.

The machine that is not working.

دستگاهی که کار نمی‌کند.

The bus that is nine minutes late.

اتوبوسی که نه دقیقه دیر کرده است.

And why is this one of the safest openings?

چرا این یکی از بی‌خطرترین شروع‌هاست؟

Because it needs no information.

چون به هیچ اطلاعاتی نیاز ندارد.

You do not have to know anything about them.

لازم نیست چیزی درباره طرف مقابل بدانید.

You do not have to be clever.

لازم نیست زیرک باشید.

You are just two people in the same situation, and you said so out loud.

فقط دو نفر در یک موقعیت هستید و آن را با صدای بلند گفته‌اید.

And it gives them something easy to answer.

و موضوعی ساده برای پاسخ دادن در اختیارش می‌گذارید.

Which is a kind thing to do for a stranger.

این رفتار مهربانانه‌ای با یک غریبه است.

And if they do not answer, that does not mean you failed.

و اگر پاسخ نداد، به این معنا نیست که شکست خورده‌اید.

It may simply mean they do not feel like talking today.

شاید امروز حوصله حرف زدن ندارد.

So let us put it in places.

پس آن را در مکان‌های مختلف امتحان کنیم.

The bus stop.

ایستگاه اتوبوس.



The lift.

آسانسور.

The supermarket queue.

صف فروشگاه.

The room before the class starts.

اتاق پیش از شروع کلاس.

The launderette.

خشکشویی سلف سرویس.

And in every one of those places, there is something you can both see.

و در هر یک از این مکان‌ها چیزی هست که هر دو می‌توانید ببینید.

My favourite opening is a grunt.

شروع محبوب من یک غرولند است.

A grunt.

یک غرولند.

When the bus is late, I look at the person next to me and I go, hmmff.

وقتی اتوبوس دیر می‌کند، به فرد کنارم نگاه می‌کنم و می‌گویم: «هومف».

That is not a tag question.

این پرسش تأییدی نیست.

It communicates.

پیامی منتقل می‌کند.

It communicates something.

چیزی را منتقل می‌کند.

It is not English.

انگلیسی نیست.

Three openings.

سه شروع.

Listen, and repeat in the pause.

گوش دهید و در مکث تکرار کنید.

Number one, the classic.

شماره یک، نمونه کلاسیک.

Lovely day, isn't it?

روز زیبایی است، نه؟



Number two, the shared complaint, which is even stronger.

شماره دو، شکایت مشترک که حتی مؤثرتر است.

This bus is never on time, is it?

این اتوبوس هیچ وقت سر وقت نمی‌رسد، نه؟

And number three, the easiest of all, because it comes with an excuse.

و شماره سه، آسان‌ترین مورد، چون بهانه‌ای هم همراه دارد.

Sorry, do you know if this is the right queue?

ببخشید، می‌دانید این صف درست است؟

All three again.

هر سه را دوباره.

Lovely day, isn't it?

روز زیبایی است، نه؟

This bus is never on time, is it?

این اتوبوس هیچ وقت سر وقت نمی‌رسد، نه؟

Sorry, do you know if this is the right queue?

ببخشید، می‌دانید این صف درست است؟

Notice the third one.

به مورد سوم توجه کنید.

Asking for help is one of the easiest openings in the world.

کمک خواستن یکی از آسان‌ترین راه‌های آغاز گفت‌وگو در دنیاست.

Because you have a reason to speak.

چون دلیلی برای حرف زدن دارید.

They immediately understand why you are talking to them.

طرف مقابل فوراً می‌فهمد چرا با او صحبت می‌کنید.

And here is the secret about asking for help.

و راز کمک خواستن این است.

Many people are happy to answer a small, easy question.

بسیاری از مردم از پاسخ دادن به یک سؤال کوچک و ساده خوشحال می‌شوند.

It gives them a clear role in the conversation.

این کار نقشی روشن در گفت‌وگو به آن‌ها می‌دهد.

And our sentence of the day.

و جمله امروز ما.



Ready?

آماده‌اید؟

Small talk doesn't have to be interesting.

گپ کوتاه لازم نیست جالب باشد.

It has to be safe.

باید بی خطر باشد.

Small talk doesn't have to be interesting.

گپ کوتاه لازم نیست جالب باشد.

It has to be safe.

باید بی خطر باشد.

One more time, with us.

یک بار دیگر، همراه ما.

Small talk doesn't have to be interesting.

گپ کوتاه لازم نیست جالب باشد.

It has to be safe.

باید بی خطر باشد.

So.

خب.

Juan.

خوان.

Did he ever use the sentence from the shower?

آیا سرانجام جمله‌ای را که زیر دوش تمرین می‌کرد به کار برد؟

No.

نه.

No?

نه.

Last Thursday, at the bus stop on the Penn Road, in the rain, with an older woman under the same shelter.

پنجشنبه گذشته، در ایستگاه اتوبوس پن‌رود، زیر باران، همراه زن مسن‌تری زیر همان سایبان.

And he did not use it.

و آن جمله را به کار نبرد.

He forgot it completely.

کاملاً فراموشش کرد.



What he said was much worse, and much simpler.

چیزی که گفت خیلی بدتر و خیلی ساده‌تر بود.

What did he say?

چه گفت؟

He said, this rain.

گفت: «این باران...»

That is not even a sentence.

این حتی جمله هم نیست.

It is not even a sentence.

حتی جمله هم نیست.

It has no verb.

فعل ندارد.

And what happened?

چه اتفاقی افتاد؟

She said, I know, it has not stopped since Monday.

او گفت باران واقعا از دوشنبه بند نیامده است.

And then she told him that her sister lives in Spain, near Alicante, and that she has never visited because of the flights.

بعد به او گفت خواهرش نزدیک آلیکانته در اسپانیا زندگی می‌کند و به‌خاطر پروازها هیچ‌وقت به دیدنش نرفته است.

How long did they talk?

چقدر صحبت کردند؟

Forty seconds.

چهل ثانیه.

Forty seconds.

چهل ثانیه.

Forty seconds, and then the bus came.

چهل ثانیه، و بعد اتوبوس رسید.

And how did he feel?

چه احساسی داشت؟

His hands were shaking.

دست‌هایش می‌لرزید.

After forty seconds of talking about rain.

بعد از چهل ثانیه صحبت درباره باران.



After forty seconds of talking about rain.

بعد از چهل ثانیه صحبت درباره باران.

And that is not a small thing.

و این موضوع کوچکی نیست.

That is the first ten seconds, survived.

یعنی از ده ثانیه اول جان سالم به در برده است.

So here is your task this week.

پس تکلیف این هفته شما این است.

One opening.

یک جمله برای شروع.

One person you do not know.

یک نفر که نمی‌شناسید.

About something you are both living in that exact moment.

درباره چیزی که هر دو دقیقا در همان لحظه تجربه می‌کنید.

The rain, the queue, the broken machine, the late bus.

باران، صف، دستگاه خراب، اتوبوس دیرکرده.

And it does not have to be a sentence.

و لازم نیست جمله کاملی باشد.

Juan's did not have a verb.

جمله خوان فعل نداشت.

Next time, the problem that comes immediately after.

دفعه بعد، مشکلی که بلافاصله پس از آن پیش می‌آید.

You say your sentence.

جمله‌تان را می‌گویید.

They answer.

طرف مقابل پاسخ می‌دهد.

And then your mind goes completely blank.

و بعد ذهنتان کاملا خالی می‌شود.

What to say after hello.

بعد از سلام چه بگوییم.

Everything from today, the transcript, the vocabulary and the three openings, is waiting for you at youenglishtoolbox.com.

همه مطالب امروز، متن، واژگان و سه جمله آغازین، در youenglishtoolbox.com منتظر شماست.



With translations, guided practice and downloadable PDFs, completely free.

.....
همراه با ترجمه‌ها، تمرین هدایت‌شده و فایل‌های PDF قابل دانلود که همگی کاملاً رایگان‌اند.

Thank you for spending this time with us.

.....
از اینکه این زمان را با ما گذراندید سپاسگزاریم.

Terrible weather, isn't it?

.....
هوای افتضاحی است، نه؟

See you in the next one.

.....
در قسمت بعد می‌بینیمتان.

